



بی روی دوست، دوش شب ما سحر
نداشت
سوز و گداز شمع و من و دل اثر
نداشت
مهر بلند، چهره ز خاور نمی نمود
نداشت
ماه از حصار چرخ، سر باختر نداشت
فرصت گذشته بود و مداوا ثمر
نداشت

پروین اعتصامی



اشرف السادات کمانی



آریا پورفرید شهری



معصومه فتحی



الهام ابراهیمی

از زیر سنگ هم باشد
برایت شعر بالا می آورم
از رؤیاهای تلخ و شیرینی که
در سر درد و سرگیجه‌ای گنگ
در جنگ با خواب هایم
بزا بزا بزایم سپید، نو، غزل، مثنوی، رباعی

.....

چه فرق می کند
بدهکاری سکوت
به اندازه سال‌های رفته و نرفته است
رفته، رفت
نرفته، نیامد
من ماندم و سنگی که آبتن هیچ است



سوسن نصرالهی

نشتند ما را
بر سینه قاشقی
بر ارزانی پر خط
گمشدگان بی پر
چنگال برابر قاشق
نمی شود به نیمروز
شور بابونه
گریبان بلوط

به هذیان سایه‌ها
دری خوراک می فرود
و شد
بود
اگر که بیایی
تا پیاپی زنجیرها را
پی ریز سایه‌های
آینه بدوزیم

فصلی
که عریانی می زاید
پنجره‌ای
که قفل می سزاید
ناگاه،
معجزه یک آه می شوی...

حالا
به کوتاهی خواب یک رؤیا
سنگی،
به تالابم پرتاب شده
تا امواج روحم
در سمفونی ستاره‌ها
با ماه باله بر قصد...
هزار ساله
باران،
تاخته بر پنجره‌ای
صبح،
ریخته بر چشم پرده‌ای
اما حالاست
که اتاقی دل باز می شود...

بوده اهل ناله بسیار باشی مثل من
از غم و درد درون آوار باشی مثل من
بوده پیش چشم مردم عاشقت باشد
فقط؟
یا که نه اصلاً شده سر بار باشی مثل
من؟

بوده از دردی به دور خود بیچی
روز و شب
بر غم اهل جهان غمخوار باشی مثل
من!

بوده پشت پنجره خیره به عابرها
شوی
منتظر تا لحظه دیدار باشی مثل من؟

بوده اشکت را ببیند خنده بر لب
آورد
در جواب خنده‌اش بی عار باشی مثل
من؟

بوده لیلا باشی و مجنون شود بر
دیگری

فکر بوسه بر طناب دار باشی مثل
من؟

بوده آزارت دهد چون شمع سوزی تا
سحر
ساکت و غمگین و بی آزار باشی مثل
من؟

بوده صدها قصه بافی کرده باشی با
خودت
از تمام قصه‌ها بیزار باشی مثل من؟

بوده فال قهوه‌ات بد باشد و با این
وجود
فکر بار دیگر و تکرار باشی مثل من؟

بوده دل‌تنگ نگاهش باشی و از
دوریش
روز و شب در حسرت و تبادار باشی
مثل من؟



غزلی از زنده‌یاد
ایوب کیانی

رهی بگیرد و از هر کنار برگردد
فغان که هر چه نمودم به راه او شیون
نشد دوباره نصیبم نگار برگردد
سفیر چلچله دیدم ز دور می خواند
خوشا دمی که بیاید هزار برگردد
قفس به رنج قناری نمی دهد پایان
!مباد آنکه برنجد ز خار برگردد
منال بلبل از این رنج بی ترحم زاغ
رسد که نغمه چنگ و سه تار برگردد

می توان تا بیکران
آرزو پرواز کرد
مهربانی را به
آرامش بسی همراز
کرد

می توان از
دلخوشی ها قصه‌ای
آغاز کرد
می توان در قلب
خود تصویر زیبایی
کشید

می توان آهنگ شاد
زندگانی را نواخت
با نوایی عاشقانه
زندگی را ساز کرد
غنچه‌های عشق را
در باغ هستی ناز
کرد

می توان همچون
نسیم آرام از غم‌ها
گذشت
با نوای مهربانی
عشق را دمساز کرد
می توان سرمست
شد از باده عشق و
امید
راه سبز زندگی را
با تبسم باز کرد

می توان قفل بدی
را در نهاد خود
شکست
می توان با چشم دل
بر روشنایی بنگریم
در بلندای نگاه
آسمان پرواز کرد



منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی